**ترجمه**

حال حضرت

حاجی ميرزا حسن افنان

**هو اللّه**

 و از اعاظم مهاجرين و مجاورين حضرت حاجی ميرزا حسن افنان کبيرند که در ايّام اخير بشرف هجرت و جوار و عنايت پروردگار موفّق گرديد \* حضرتش بنقطه اولی روحی له الفدا منسوب و از افنان سدره مبارکه بقلم اعلی منصوص \* هنوز طفل رضيع بود که از ثدی عنايت حضرت اعلی بهره و نصيب گرفت و بآن جمال منير تعلّق غريب داشت \* کودک مراهق بود که با دانايان مرافق گشت و بتحصيل علوم و فنون پرداخت و شب و روز در غوامض مسائل الهی متفکّر بود و از مشاهده آيات کبری در منشور آفاق متحيّر حتّی در علوم مادّی نظير رياضی و هندسه و جغرافی نيز ماهر بود خلاصه در فنون شتّی يد طولی داشت و بر آراء اسلاف و اخلاف اطّلاع کامل \* در ليل و نهار اوقاتی قليله صرف تجارت مينمود ولی اکثر اوقات در مطالعه و مذاکره ميگذراند \* فی الحقيقه علّامهء آفاق بود و سبب عزّت امر اللّه در بين علماء اعلام \* بکلماتی مختصر حلّ مسائل مشکله ميکرد يعنی سخنش در نهايت ايجاز ولی از قبيل اعجاز بود \* در ايّام حضرت اعلی نفحه هدايت کبری بمشام رسيد ولی در ايّام مبارک نار محبّت اللّه شعله زد چنان بر افروخت که جميع حجبات اوهام بسوخت و بقدر امکان بترويج دين اللّه پرداخت و بمحبّت جمال مبارک شهير آفاق گشت \*

 )ای عشق منم از تو سر گشته و سودائی

 و اندر همهء عالم مشهور بشيدائی )

 )در نامه مجنونان از نام من آغازند

 زين پيش اگر بودم سر دفتر دانائی )

باری، بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا مواظب خدمت حضرت حرم طيّبهء طاهره ضجيع جمال کبريا بود و باين منقبت عظمی موفّق گرديد \* و در ايران از فرقت حضرت رحمن مغموم و پريشان بود تا آنکه سليل جليلش بشرف صهريّت فائز گرديد سرور و شادمانی نمود و فرح و کامرانی يافت ايران را بگذاشت و بظلّ عنايت جوار حضرت مقصود شتافت \* شمائل عجيبی داشت وجهش نورانی بود حتّی اغيار ميگفتند که در جبين پرتو نور مبين دارد \* باری، مدّتی به بيروت رفت و با عالم شهير خواجه فنديک ملاقات نمود و خواجه مذکور در بعضی محافل تعريف و توصيف از فضل و کمال افنان کبير نمود که در شرق چنين متفنّنی نادر است \* بعد مراجعت بارض مقصود نمود و در جوار قصر حصر افکار در فضائل عالم انسانی کرد \* بسياری از اوقات باکتشافات نجوم مشغول بود و در دقائق حرکات کواکب متفکّر دور بينی در دست داشت و هر شب باکتشافات مشغول ميشد \* ايّام خوشی بسر ميبرد در نهايت فراغت و غايت مسرّت و تمام بشاشت در جوار حضرت احديّت روزش فيروز بود و شبش روشن مانند نوروز \*

تا آنکه صعود حضرت مقصود وقوع يافت جمعيّت خاطر پريشان شد و فرح و مسرّت به آه و حسرت مبدّل گشت مصيبت کبری رخ نمود و فراق پر احتراق دست داد روز روشن شب تار گشت و صفای گلشن منقلب بخار گلخن گرديد چشمها گريان بود و سوخته و افروخته \* ايّامی چند بسر برد ولی تحمّل فراق ننمود و در مدّت قليله روح مبارکش ترک اين جهان نموده بجهان ابدی شتافت و در جنّت لقا فائز و مستغرق بحر انوار شد \* عليه الرّحمة الکبری و له الموهبة العظمی و له البر کة علی ممرّ القرون و الاعصار قبر شريفش در عکا در منشيّه است \*